

مهم‌ترین تقریرات برهان صدیقین (و نقاط ضعف و قوت آنها)

رضا بنی اسدی

متکلمین و فلاسفه برای اثبات وجود واجب تعالی براهین متعددی اقامه کرده‌اند که یکی از مهم‌ترین آنها برهان صدیقین می‌باشد. در این برهان از طریق شناخت وجود، به واجب رسیده می‌شود. مبتکر این برهان ابن‌سینا است و پس از او فلاسفه بسیاری تلاش کردند تا تقریر کامل‌تری از این برهان ارائه دهند. این مقاله با تبیین مهم‌ترین تقریرات برهان صدیقین از منظر فلاسفه بزرگ یعنی ابن‌سینا، شیخ اشراق، ملاصدرا، حکیم سبزواری و علامه طباطبایی به بررسی نقاط ضعف و قوت آنها می‌پردازد.

مقدمه

ابن‌سینا بر اساس مبانی خود، برهانی در اثبات وجود خدا اقامه کرد که از ابتکارات او به شمار می‌آید زیرا قبل از او هیچ کس چنین برهانی اقامه نکرده بود و آن، برهان صدیقین است؛ و اگر به علت

اشکالات وارد بر آن، برهان او را صدیقین ندانیم، قطعاً ظهور این برهان توسط او را نمی‌توانیم انکار کنیم زیرا پس از او نام این برهان وارد فلسفه شد. او نام برهان خود را با استشهاد به

تقریر ابن سینا

به عقیده ابن سینا وجود فی نفسه، برای هر موجودی یا واجب است یا نیست؛ اگر واجب باشد، پس واجب الوجود بالذات است؛ و اگر واجب نباشد ممکن الوجود است؛ و آن چه ممکن الوجود است خود به خود موجود نمی‌گردد؛ بنابراین وجود هر ممکنی از غیر خود می‌باشد؛ و چون دور و تسلسل باطل است آن غیر، باید واجب الوجود باشد. (۷) او برهان خود را چنین بیان می‌کند:

- «هر موجودی اگر از حیث ذاتش بدون التفات به غیر او مورد توجه قرار گیرد، فی نفسه، وجود برایش یا لازم است
-
۱. «شَرُّهُمْ آيَاتُنَا فِي الْأَفْئَاقِ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ...».
 ۲. ابن سینا، الاشارات والتنبیها، تحقیق مجتبی زارعی، (قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۳هـ.ق)، ص ۲۶۷.
 ۳. عبدالرسول عبودیت، درآمدی بر فلسفه اسلامی، (قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۰هـ.ش)، ص ۲۸۴.
 ۴. مفاتیح الجنان، دعای صباح.
 ۵. همان، دعای ابوحمزه ثمالی.
 ۶. ر.ک. به: تعلیقه بر شرح منظومه حکمت، ص ۴۸۹-۴۹۳.
 ۷. ابن سینا، پیشین، ص ۲۶۶-۲۶۷.

آیه ۵۳ از سوره فصلت^(۱)، برهان صدیقین می‌گذارد زیرا استدلال از نفس وجود بر ثبوت حق تعالی را مخصوص صدیقین و استدلال از خلق و فعل حق تعالی بر وجود او را مربوط به سایر مردم می‌داند^(۲) و به همین دلیل است که این نوع برهان پس از او به برهان صدیقین شهرت می‌یابد.^(۳)

این شیوه سلوک در اثبات وجود حق تعالی یعنی استدلال از نفس وجود بر وجوب وجود مورد تأیید شریعت نیز می‌باشد چنان که در ادعیه آمده است:

«يَا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ»^(۴)؛ «ای کسی که به وسیله ذات خود، به ذات خود راهنمایی کرده‌ای» و «بک عرفتك وأنت دلتني عليك ودعوتني إليك»^(۵)؛ «به وسیله تو، تو را شناختم و تو، مرا بر خود راهنمایی کردی و به سوی خود فراخواندی».

برای برهان صدیقین تقریرات مختلفی ذکر شده است^(۶) که اکنون به تبیین و بررسی مهمترین آنها پرداخته می‌شود:

خود ممکن خواهد بود و تمام سلسله وابسته به آحاد است، بنابراین تمام سلسله باز هم غیر واجب خواهد بود و به سبب غیر آن سلسله واجب می‌شود»^(۱)

او پس از تقریر برهان خود می‌گوید: «تأمل کن و ببین چگونه بیان ما برای ثبوت خداوند و وحدانیت او و بریء بودن او از نقایص، احتیاج به تأمل در غیر نفس وجود ندارد، و احتیاج به اعتبار و استدلال از خلق و فعل او برای اثبات حق تعالی نیست، هر چند که آن راه نیز دلیل بر وجود اوست لکن این باب (استدلال از وجود حق به حق) اوثق و اشرف است»^(۲).

از عبارت فوق پیداست که او برهان خود را برهان صدیقین تلقی کرده است که این امر موجب مخالفت برخی مانند ملاصدرا و علامه طباطبایی و موافقت برخی مانند حکیم سبزواری شده است.

به عقیده ملاصدرا برهان ابن‌سینا نزدیک‌ترین برهان به برهان صدیقین است ولی خود برهان صدیقین نیست. او در این باره می‌گوید: «برهان بوعلی

یا نیست، اگر واجب باشد پس او بذاته حق و از جانب ذاتش واجب الوجود و قیوم است، و اگر واجب نباشد بعد از آن که فرض کنیم موجود است جایز نیست که گفته شود ممتنع به ذات خود است؛ بلکه اگر به اعتبار ذاتش شرطی مانند شرط عدم علت با او همراه شود ممتنع می‌گردد، یا شرطی مانند وجود علت با او همراه شود واجب می‌گردد، و اگر شرطی با آن همراه نباشد، نه شرط حصول علتش و نه شرط عدم علتش، در ذات او امر سومی باقی می‌ماند و آن امکان است. پس به اعتبار ذاتش چیزی است که نه واجب می‌شود و نه ممتنع پس هر موجودی یا واجب الوجود به ذات خود است و یا ممکن الوجود به حسب ذات خود است؛ و آنچه در ذاتش سزاوار امکان است پس از ذات خود موجود نمی‌شود زیرا وجود او از ذات خود از حیثی که ممکن است برتر از عدمش نیست، پس اگر یکی از آن دو برتر شود به سبب حضور چیزی یا غیبتش است پس وجود هر ممکنی از جانب غیر اوست. این وابستگی ممکن به غیر اگر تا بی نهایت تسلسل یابد در آن صورت هر یک از آحاد سلسله در ذات

۱. همان.

۲. همان.

نزدیک‌ترین برهان به برهان صدیقین است ولی چنان که گمان کرده‌اند، خود برهان صدیقین نیست، زیرا در برهان صدیقین ما (ملاصدرا) نظر در حقیقت وجود می‌شود اما در برهان ابن‌سینا نظر به مفهوم وجود شده است»^(۱).

علامه طباطبایی نیز برهان ابن‌سینا را برهان صدیقین نمی‌داند لذا در کتاب نه‌ایة الحکمه برهان ابن‌سینا را از تقریرهای برهان صدیقین جدا کرده و در بخش براین دیگر برای اثبات وجود حق تعالی مطرح کرده است.^(۲)

اما حکیم سبزواری معتقد است که برهان ابن‌سینا را می‌توان برهان صدیقین محسوب کرد. به عقیده او از جهت تسری حکم عنوان به معنوی و از جهت این که مفهوم وجود وجهی از موجود حقیقی بما هو موجود است و وجه شیء به نوعی خود شیء است اشکال ملاصدرا بر برهان ابن‌سینا دفع می‌گردد.^(۳) او بدین ترتیب صحت برهان صدیقین ابن‌سینا را تأیید می‌کند.

برهان ابن‌سینا برای اثبات وجود حق تعالی اگر چه در بین فلاسفه بی سابقه و مبتکرانه بوده است اما بر آن اشکالاتی

وارد شده که «صدیقین» بودن آن را با تردید روبرو کرده است.

اشکال نخست این برهان همان است که به آن اشاره شد یعنی در برهان ابن‌سینا به مفهوم وجود نظر شده است در صورتی که در برهان صدیقین در حقیقت وجود نظر می‌شود. البته برخی معتقدند که او صرفاً از مفهوم وجود به واجب نمی‌رسد بلکه از مفهوم وجود از آن نظر که حاکی و مشیر به حقیقت وجود است شروع می‌کند و لذا می‌توان برهان او را برهان صدیقین دانست.^(۴)

اشکال دوم برهان ابن‌سینا این است که در آن از امکان ماهوی به عنوان واسطه استفاده شده است، پس استدلال از

۱. ملاصدرا، محمدصدرالدین شیرازی، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ج ۹، (بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۰ هـ ق)، ج ۶، ص ۲۶-۲۷.

۲. محمدحسین طباطبایی، نه‌ایة الحکمة، (قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۳۶۴ هـ ش)، ص ۲۷۰.

۳. ملاصدرا، پیشین، حاشیة ص ۲۷.

۴. محمد محمدرضایی، الاهیات فلسفی، مقدمة جعفر سبحانی، (قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۳ هـ ش)، ص ۲۴۱-۲۴۲.

ورای آن، نور دیگری نباشد و آن نورالانوار است. او در این باره می‌گوید:

«اگر نور مجرد در ماهیت خود محتاج باشد، احتیاج او به جوهر غاسق نیست زیرا جوهر غاسق نمی‌تواند موجودی را کامل‌تر و شریف‌تر از او در جهتی است بیافریند و کجا موجود غاسق می‌تواند افاده نور کند؟ پس اگر نور مجرد در تحقق خود محتاج است، احتیاج او به سوی نور قائم است، از طرفی وجود سلسله انوار مجردة مترتبه به طور بی‌نهایت (به خاطر برهانی که لزوم انتهای سلسله را واجب می‌کند و تو قبلاً آن را دانستی) محال می‌باشد پس واجب است که انوار قائمه بالذات، انوار عارضه، برازخ و هیئات آنها به نوری منتهی شود که وراء آن نور دیگری نباشد و آن نورالانوار، نور محیط، نور قیوم، نور مقدس، نور اعظم اعلی و نور قهار است و آن غنی مطلق می‌باشد زیرا وراء آن چیز

وجود بر وجوب و بی‌واسطه نیست^(۱) در حالی که برهان صدیقین وجود حق تعالی را بی‌واسطه اثبات می‌کند.

اشکال سوم این برهان آن است که تمامیت آن موقوف به ابطال دور و تسلسل است در حالی که ابن‌سینا گمان کرده برهان او موقوف بر چیزی نیست.^(۲)

اشکال چهارم این برهان آن است که بر خلاف ادعای ابن‌سینا توحید واجب الوجود را اثبات نمی‌کند در حالی که برهان صدیقین توحید واجب الوجود را هم اثبات می‌کند.^(۳)

تقریر شیخ اشراق

به عقیده شیخ اشراق نور مجرد اگر در ماهیت خود محتاج باشد، احتیاج وی قطعاً به جوهر غاسق نیست زیرا جوهر غاسق نمی‌تواند موجودی اشرف و اتم از خود بیافریند، پس حتماً محتاج به نوری است که قائم و استوار به ذات خود باشد و چون وجود سلسله انوار مجردة مترتبه به طور بی‌نهایت محال است پس واجب است که انوار قائمه بالذات، انوار عارضه و هیئت آنها همه به نوری منتهی شود که

۱. میرزا مهدی آشتیانی، تعلیقه بر شرح منظومه حکمت سبزواری، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ ه.ش)، ص ۴۸۹.

۲. همان.

۳. همان.

دیگری نیست» (۱)

عالی‌ترین مرتبه یعنی واجب‌الذات تا نازل‌ترین مرتبه یعنی ماده اولی را شامل شود. (۴)

ثانیاً این برهان مبتنی بر مقدماتی است که به عنوان واسطه در آن به کار برده می‌شوند. این مقدمات عبارتند از: اصالت نور، تقسیم نور مجرد به غنی و فقیر، اکمل بودن علت از معلول، بطلان تسلسل و این که ملاک احتیاج معلول به علت فقر ماهوی است. البته چون شیخ اشراق بعضی از مراتب نور را وجودات صرف می‌داند و احتیاج این مراتب نور به نورالانوار به دلیل فقر وجودی است باید فقر ماهوی را به معنای فقر وجودی و نقص در ذات آنها دانست (۵). در هر حال وجود این مقدمات از منزلت و کمال برهان می‌کاهد.

این برهان به برهان صدیقین باز می‌گردد زیرا بر اصالت نور استوار است و نور حقیقتاً و مصداقاً با وجود متحد می‌باشد پس در واقع استدلال از وجود بر وجود است. (۲) بنابراین، استدلال شیخ اشراق از استدلال ابن‌سینا که به مفهوم وجود نظر کرده بود، قوی‌تر و کامل‌تر است، چنان که ملاصدرا پس از تمجید از برهان صدیقین خود، آن را با برهان صدیقین شیخ اشراق قریب‌المآخذ دانسته و برهان صدیقین او را مورد توجه قرار داده است (۳) اما با این حال، برهان صدیقین شیخ اشراق اشکالاتی دارد که از کمال آن می‌کاهد:

اولاً نور مورد نظر شیخ اشراق فراگیر نیست و شامل تمام هستی نمی‌شود زیرا نور نزد شیخ اشراق فقط شامل نورالانوار، انوار قاهره، عقول عالیه، عقول عرضیه و انوار عرضی می‌شود و موجودات جسمانی و جرمانی غواسق هستند و نور محسوب نمی‌شوند، پس این بخش از موجودات از بحث و شمول برهان صدیقین خارج می‌شوند در حالی که برهان صدیقین باید بتواند هستی همه موجودات (از

۱. قطب الدین شیرازی، شرح حکمة الاشراق، (قم، بیدار، بی تا)، ص ۱۲۱.
۲. میرزا مهدی آشتیانی، پیشین، ص ۴۹۳.
۳. ملاصدرا، پیشین، ص ۱۷.
۴. عبدالله جوادی آملی، شرح حکمت متعالیه اسفار اربعه، (تهران، الزهراء، ۱۳۶۸ هـ.ش)، ج ۶، بخش یکم، ص ۱۳۶-۱۳۷.
۵. محمد محمدرضایی، پیشین، ص ۲۴۳.

تقریر ملاصدرا

ملاصدرا در کتب مختلف خود از جمله مشاعر^(۱)، شواهد الربوبیه^(۲)، مفاتیح الغیب^(۳)، اسرارالآیات^(۴)، شرح اصول کافی^(۵) و اسفار به برهان صدیقین اشاره کرده است. به عقیده او وجود حقیقت عینی واحد بسیطی است که اختلاف ذاتی بین افراد آن نیست مگر به کمال و نقص، یا شدت و ضعف و یا به امور زائده؛ و نهایت کمال این حقیقت متعلق به غیر نیست و چیزی از آن کامل‌تر تصور نمی‌شود زیرا در غیر این صورت آن ناقص خواهد بود و هر ناقصی متعلق به غیر و محتاج به کمال و مرتبه تمامش می‌باشد و از طرفی تمام قبل از نقص و تمامیت شیء، آن شیء و آن چه بر آن افزوده می‌شود می‌باشد؛ پس وجود ذاتاً یا بی‌نیاز از غیر و یا محتاج غیر است، اولی همان واجب الوجود است و دومی ماسوای اوست که هیچ قوامی برای آن مگر به وسیله واجب الوجود نیست چرا که حقیقت وجود هیچ نقصی به جز الحاق معلولیت به آن ندارد زیرا ممکن نیست که معلول در فضیلت وجود با علت خود مساوی باشد؛ پس وجود اگر

معلول و مجعول قدرتمندی نباشد که آن را بوجود آورده و تحصیل داده است هیچ نوع تصویری برای آن متصور نمی‌شود زیرا حقیقت وجود بسیط است و حد و تعینی ندارد مگر صرف فعلیت و حصول؛ و اگر معلول باشد، مجعول جعل بسیطی است که ذاتاً محتاج جاعل و متعلق به آن می‌باشد پس وجود یا حقیقت تام واجب است و یا متعلق جوهری است که ذاتاً محتاج به آن حقیقت تام واجب است و در هر صورت بی‌نیازی وجود واجب الوجود از غیر خود ثابت می‌گردد. او در اسفار، برهان صدیقین خود را چنین توضیح می‌دهد:

«وجود همان طور که گذشت حقیقت عینیّه واحده بسیطه‌ای است که اختلاف ذاتی بین افراد آن وجود ندارد مگر به کمال و نقص و شدت و ضعف، یا به امور زائده؛ همان طوری که در افراد ماهیت نوعیه چنین است و نهایت کمال

۱. ر.ک. به: مشاعر، ص ۶۷-۶۹.

۲. ر.ک. به: شواهد الربوبیه، ص ۳۵-۳۶.

۳. ر.ک. به: مفاتیح الغیب، ص ۲۳۹-۲۴۰.

۴. ر.ک. به: اسرار الآیات، ص ۲۶-۲۷.

۵. ر.ک. به: شرح اصول کافی، ج ۳، ص ۶۰-۶۱.

این حقیقت که از آن کامل‌تر نیست، آن چیزی است که به غیر متعلق نیست، و چیزی از آن کامل‌تر تصور نمی‌شود، زیرا هر ناقصی متعلق به غیر است و محتاج به کمالش می‌باشد و گذشت که تمام، قبل از نقص و فعل، قبل از قوه و وجود، قبل از عدم است؛ هم چنین بیان شد که همانا تمامیت شیء، آن شیء و آنچه بر آن افزوده می‌شود می‌باشد. بنابراین وجود یا بی‌نیاز از غیرش می‌باشد و یا این که ذاتاً محتاج غیر است. اولی همان واجب الوجود است و آن وجود صرفی است که کامل‌تر و تمام‌تر از آن نیست و هیچ عدم و نقصی همراهش نیست. و دومی ماسوای واجب الوجود از افعال و آثار اوست و هیچ قوامی برای ما سوای واجب الوجود نیست مگر به وسیله او به خاطر آنچه گذشت که حقیقت وجود هیچ نقصی ندارد و فقط نقص به جهت معلولیت به آن ملحق می‌شود و آن برای این است که معلول در فضیلت وجود ممکن نیست با علت خودش مساوی باشد؛ پس اگر وجود مجعول قدرتمندی نباشد که آن را به وجود آورده و تحصیل داده است (همان طور که اقتضا دارد) هیچ نوع قصوری

برای آن متصور نمی‌شود زیرا حقیقت وجود همان طور که دانستنی بسیط است و حدی و تعینی ندارد مگر صرف فعلیت و حصول؛ و الا مرکب یا دارای ماهیت غیر موجوده می‌شود. هم چنین گذشت که همانا وجود اگر معلول باشد، مجعول جعل بسیطی است که ذاتاً محتاج جعل است و آن از نظر جوهر و ذات، متعلق به جعلش می‌باشد، پس ثابت شد که وجود یا حقیقت تامه و هویه واجب است و یا متعلق جوهری است که ذاتاً محتاج اوست و در هر دو صورت ثابت و روشن می‌شود که وجود واجب الوجود از ماسوای خود غنی است»^(۱)

این برهان نسبت به براهین سابق از جهاتی برتری دارد نخست این که نیازی به ابطال دور و تسلسل ندارد بلکه خود برهانی بر ابطال تسلسل در ناحیه علل است؛ و دوم این که علاوه بر اثبات وجود واجب الوجود، صفات کمالیه او را نیز اثبات می‌کند^(۲) اما این برهان نیز به

۱. ملاصدرا، پیشین، ص ۱۴-۱۶.

۲. محمدتقی مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ج ۲ (تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۳ ه.ش)، ج ۲، ص ۳۷۲.

عین ذات است علت واقع شود و نیز معنا ندارد که از شیء به صفاتی که عین آن شیء است سلوک نظری شود.^(۲)

پس برهان ملاصدرا «آئی» و دارای واسطه است، اما این که این واسطه‌ها چه هستند بین شارحین حکمت متعالیه اختلاف هست. برخی، این برهان را بر پنج مقدمه یعنی اصالت وجود، وحدت تشکیکی وجود، معدوم‌نشدن حقیقت وجود، مساوی بودن حقیقت وجود با کمال و اطلاق، و ناشی شدن عدم و شئون آن در هستی از معلولیت، مبتنی می‌دانند.^(۳) برخی دیگر این برهان را بر چهار مقدمه یعنی اصالت وجود، وحدت وجود، تشکیک وجود و وساطت وجود، مبتنی می‌دانند.^(۴) و برخی دیگر این برهان را بر سه مقدمه یعنی اصالت

خاطر اشکالات وارد بر آن نمی‌تواند کمال برهان صدیقین تلقی شود.

اشکال نخست این برهان آن است که مانند براهین سابق دارای مقدماتی به عنوان واسطه است و این با کلام او مغایرت دارد که می‌گوید:

«اسد و اشرف براهین الی الله برهانی است که در واقع غیر حق تعالی در آن حد وسط نیست پس طریق به سوی مقصود، عین مقصود است و آن راه صدیقین است.»^(۱) زیرا برهان دارای حد وسط است و طریق به سوی مقصود، عین مقصود نمی‌باشد به همین جهت است که علامه طباطبایی بر خلاف نظر ملاصدرا که برهان خود را «لمّی» تلقی کرده است، برهان او را «آئی» می‌داند که در آن از برخی لوازم حقیقت مشککه وجود یعنی مرتبه ناقصه مشوبه وجود به سوی برخی دیگر از لوازم آن یعنی مرتبه تامه صرفه وجود سلوک می‌شود. به نظر علامه طباطبایی «لمّی بودن» این برهان به آن معنا است که در بین براهین «آئی» در این باب، این برهان شباهت بیشتری در افاده یقین به برهان «لمّی» دارد و الا معنا ندارد که ذات نسبت به نفس خود و صفاتی که

۱. ملاصدرا، پیشین، ص ۱۲.

۲. همان، ص ۱۳.

۳. محمدحسین طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، تعلیق شهید مرتضی مطهری، ۵ جلد، (قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۶ ه. ش)، ج ۵، پاورقی ص ۸۳.

۴. عبدالله جوادی آملی، پیشین، ص ۱۲۶.

وجود، مراتب داشتن وجود و تشکیک خاص بین علت و معلول همراه عدم استقلال معلول از علت، و این که ربطی بودن معلول به علت، ملاک نیاز آن به علت می باشد مبتنی می دانند.^(۱) برخی دیگر نیز که مقدمات این برهان را مانند قول اخیر سه مقدمه می دانند، به جای مقدمه دوم، تشکیک وجود و به جای مقدمه سوم، این مقدمه را که مرتبه ای نام تر از غایت کمال وجود فرض ندارد، بیان کرده اند.^(۲) و در هر صورت اگر بتوان برهانی با مقدمات کمتر ارائه کرد آن برهان کامل تر خواهد بود چنان که حکیم سبزواری در این مورد معتقد است مقدمات به کار رفته در برهان ملاصدرا موجب سختی و پیچیدگی برهان شده است و اخذ آنها در این مقام لزومی ندارد.^(۳)

اشکال دوم برهان ملاصدرا این است که در تقریر خود می گوید واجب تعالی کمال اتمی دارد که «لا حد له»؛ و از ظاهر کلام او چنین برمی آید که «لا حد له» به عنوان ایجاب عدولی ذکر شده است نه سلب تحصیلی یعنی واجب حد آن «لا حد له» است در حالی که واجب را باید به

عنوان صرف هستی تعقل کرد به طوری که وصف «لا حد له» وصف سلب تحصیلی باشد نه وصف ایجاب عدولی که با اطلاق ذاتی واجب سازگار نیست زیرا او محدود به بی حدی و مقید به بی قیدی نیست لذا این تعبیر نزاهت لازم برای برهان صدیقین در اثبات وجود حق تعالی را از بین می برد. این نزاهت در شریعت و متون دینی^(۴) در حد اعلی وجود دارد که اصلاً برای صفت حق تعالی حدی فرض نمی شود^(۵). البته علامه طباطبائی این کار صدر المتألهین را به خاطر تسهیل در امر

۱. محمدتقی مصباح یزدی، پیشین، ص ۳۴۲.

۲. علی شیروانی، ترجمه و شرح نهایی الحکمه، ج ۳، (قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۱ هـ.ش)، ج ۳، ص ۱۹۱.

۳. ملاصدرا، پیشین، حاشیه ص ۱۶.

۴. به عنوان مثال امیرالمؤمنین، علی رضی الله عنه فرمود: «لم یبلغه العقول بتحدید فیکون مشبهاً ولم تقع علیه الأوهام بتقدیر فیکون ممثلاً؛ عقلها نمی توانند برای او حدی تعیین کنند تا همانندی داشته باشد و اوهام نمی توانند برای او اندازه ای مشخص کنند تا شکل و صورتی پیدا داشته شود.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۵).

۵. عبدالله جوادی آملی، پیشین، ص ۱۶۷.

تعلیم دانسته است. (۱)

وجود این چنینی واجب الوجود بالذات است و آن مطلوب است. (۵)

تقریر حکیم سبزواری

حکیم سبزواری در آثار مختلف خود از جمله شرح دعای صباح (۲) اسرار الحکم (۳)، شرح منظومه حکمت (۴) و حاشیه اسفار از برهان صدیقین سخن به میان آورده است. به عقیده او بعد از اثبات اصالت وجود می‌توان گفت حقیقت وجود که همان واقعیت و عینیت است، حقیقت صرف و مرسله‌ای است که راه یافتن عدم بر آن محال است زیرا هیچ مقابلی، پذیرنده مقابل خود نیست و حقیقت مرسله‌ای که عدم را نمی‌پذیرد واجب الوجود بالذات است. او در حاشیه اسفار برهان صدیقین خود را چنین بیان می‌کند:

«...پس اسدّ و اخصر آن است که بعد از ثبوت اصالت وجود گفته شود: همانا حقیقت وجودی که آن عین اعیان و حاق واقع است، حقیقت مرسله‌ای است که عدم بر آن ممتنع است زیرا هر مقابلی غیر پذیرای مقابل خود است و حقیقت مرسله‌ای که عدم برای آن ممتنع است واجب الوجود بالذات است پس حقیقت

او پس از بیان خلاصه برهان صدیقین ملاصدرا، برهان فوق را که اسدّ و اخصر از برهان ملاصدرا می‌داند ارائه می‌کند اما این برهان نیز معایبی دارد که به خاطر آنها نمی‌توان آن را کمال برهان صدیقین دانست.

اشکال اول این برهان نیز مانند براهین سابق وجود مقدمات و واسطه در آن است، اگر چه به نظر می‌آید که کم شدن مقدمات، این اشکال را نسبت به براهین سابق کم‌تر کرده است. مقدماتی که این برهان مبتنی بر آن است عبارتند از اصالت وجود، مرسل بودن وجود و نپذیرفتن عدم توسط وجود. (۶)

اشکال دوم این برهان آن است که اگر مراد از حقیقت مرسله، انحصار وجود حقیقی در واجب تعالی است، این حاکی

۱. ملاصدرا، حاشیه ص ۲۴.
۲. ر.ک. به: شرح دعای صباح، ص ۱۲-۱۳.
۳. ر.ک. به: اسرار الحکم، ص ۷۵-۷۷.
۴. ر.ک. به: شرح منظومه حکمت، ج ۳، ص ۵۰۱-۵۰۹.
۵. ملاصدرا، پیشین، حاشیه ص ۱۶-۱۷.
۶. محمد محمدرضایی، پیشین، ص ۲۴۸.

چنین تقریر برهان صدیقین صدرالمتهلین را ذکر می‌کند اما تقریر خود را در اصول فلسفه و روش رئالیسم^(۴) و نیز حاشیه اسفار مطرح می‌کند. به عقیده او واقعیت هستی، واقعیتی است که به وسیله آن سفسطه را دفع می‌کنیم و این واقعیت ذاتاً بطلان و رفع را نمی‌پذیرد حتی فرض بطلان و رفع آن مستلزم ثبوت و وضع آن است یعنی واقعیت واقعاً باطل خواهد بود. و اگر سوفسطائی اشیاء را موهوم ببیند یا شک در واقعیت آن کند، در آن صورت اشیاء واقعاً در نزد او موهوم خواهند بود و واقعیت اشیاء واقعاً مشکوک خواهد بود (یعنی واقعیت از حیثی که رفع شده ثابت خواهد بود)؛ و چون اصل واقعیت ذاتاً قبول عدم و بطلان نمی‌کند، پس ذاتاً واجب است پس واقعیتی است که واجب بالذات است و اشیایی که دارای واقعیت هستند در واقعیت خود به

از وحدت شخصیه و قول صوفیه می‌باشد که از دو جهت مردود است اول این که با کثرتی که بالضروره در خارج وجود دارند منافات دارد و دوم این که مصادره به مطلوب است یعنی از یک طرف می‌خواهد با برهان وجود صرف غیر قابل عدم را اثبات کند و از طرفی آن را مفروض گرفته است؛ و اگر مراد از حقیقت مرسله که عدم را نمی‌پذیرد همه موجودات امکانی باشد، عدم حاصل برای هر یک، آن را نقض می‌کند.^(۱) پس این استدلال مبتنی بر وحدت شخصیه وجود می‌شود و فیلسوفی مانند حکیم سبزواری که قائل به تشکیک وجود است و مرتبه‌ای از مراتب هستی را واجب الوجود و ماسوی الله را ممکن الوجود می‌داند نمی‌تواند چنین عقیده‌ای داشته باشد مگر این که ماسوی الله را جلوه و نمود واجب الوجود بدان و آنها را حقیقتاً موجود نداند.

تقریر علامه طباطبایی

علامه طباطبایی در کتب بدایة الحکمه^(۲) و نهایة الحکمه^(۳) تقریر برهان صدیقین حکیم سبزواری و هم

۱. محمدتقی مصباح یزدی، تعلیقه بر نهایة الحکمه، (قم: مؤسسه در راه حق، ۱۴۰۵ ه.ق)، ص ۴۱۳.

۲. ر.ک. به: بدایة الحکمه، ص ۱۵۶.

۳. ر.ک. به: نهایة الحکمه، ص ۲۶۸.

۴. ر.ک. به: اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۵، ص ۸۶-۸۷.

آن واقعیت واجب بالذات احتیاج دارند و در وجود خود قائم به آن واقعیت هستند و از این جا روشن می‌شود که اصل وجود واجب بالذات نزد انسان ضروری و بدیهی است و براهین اثبات کننده وجود واجب بالذات در حقیقت تنبیهات هستند. او در حاشیه اسفار، برهان صدیقین را چنین تقریر می‌کند:

«این اصل که وجود و هستی، حقیقت عینی است، این یک واقعیت است که سفسطه را به وسیله آن دفع می‌کنیم و هر صاحب شعوری در اثبات آن ناچار و مضطر است و این واقعیت چیزی است که در ذات خود بطلان و رفع را نمی‌پذیرد، حتی فرض بطلان و رفع آن مستلزم ثبوت و وضع آن است. در نتیجه اگر بطلان هر واقعیتی را در وقتی خاص یا به طور مطلق فرض کنیم در آن صورت کلاً واقعیت، واقعاً باطل خواهد بود. و همچنین سفسطایی اگر اشیاء را موهوم ببیند یا شک در واقعیتش کند، در آن صورت اشیاء واقعاً در نزد او موهوم خواهند بود و واقعیت مشکوک خواهد بود.»

بطلان نمی‌کند، پس بالذات واجب است، پس در آنجا واقعیتی است که واجب بالذات است و اشیایی که دارای واقعیت هستند در واقعیتشان به آن واقعیت واجب بالذات مفتقرند و در وجود خود قائم به آن واقعیت هستند. و از این جا برای شخص متأمل روشن می‌شود که اصل وجود واجب بالذات نزد انسان ضروری و بدیهی است و براهین اثبات کننده وجود واجب بالذات در حقیقت تنبیهات هستند»^(۱).

این برهان نه تنها هیچ یک از معایب براهین سابق را ندارد بلکه با داشتن نقاط قابل توجهی به جایگاه رفیعی دست یافته است به طوری که می‌توان نظر علامه طباطبایی را کامل‌ترین تقریر برهان صدیقین دانست. در این برهان به هیچ یک از مقدمات و اصولی که دیگران در تقریرات خود بکار برده‌اند نیازی نیست لذا مسئله خداشناسی و اثبات واجب را می‌توان اولین مطلب عقلی و فلسفی قرارداد بدون آن که بر هیچ یک از اصول فلسفی تکیه کند یا از آنها استمداد جوید،

چون اصل واقعیت ذاتاً قبول عدم و

زیرا با بررسی اصل واقعیت به ثبوت ازلی آن پی برده می‌شود. (۱)

از نقاط قوت دیگر این تقریر آن است که مانند تقریر ملاصدرا علاوه بر اثبات اصل وجود حق تعالی، توحید آن را نیز اثبات می‌کند زیرا از آن جا که اصل واقعیت بدون هیچ گونه قید و شرطی (واقعیت صرف) به ثبوت ازلی رسید قابل تکرار و تعدد نیست چرا که در هیچ صرفی تکرار راه ندارد بویژه آن صرفی که از تمام جهت از هر قیدی آراسته است، بنابراین توحید و وحدت مطلقه آن واجب ازلی نیز اثبات خواهد شد. (۲)

علاوه بر این‌ها طبق این تقریر، اصل وجود واجب نظری نیست بلکه بدیهی است و این با ظاهر شریعت (۳) سازگارتر است. (۴)

بنابراین می‌توان گفت که برهان علامه طباطبایی هم اسد البراهین و هم اخصر البراهین است. اسد البراهین است زیرا از غیر واجب به واجب رسیده نشد بلکه از خود واقعیت به ضرورت ازلی همان واقعیت پسی برده شد؛ و اخصر البراهین است زیرا بر هیچ مسأله

فلسفی به عنوان مبدأ تصدیقی و هیچ اصل فلسفی توقف ندارد. (۵)

از برخی محققین اهل فارس (۶) تقریری از برهان صدیقین نقل شده است (۷) که علامه طباطبایی در تأیید این برهان می‌گوید: ظاهر این است که مراد استدلال کننده (محقق فارس) همان است که مادر تقریر برهان صدیقین آوردیم. (۸) اما این سخن علامه طباطبایی قابل خدشه

۱. عبدالله جوادی آملی، ده مقاله پیرامون مبدأ و معاد، (تهران: الزهراء، ۱۳۷۲ ه.ش)، ص ۱۳۵.

۲. همان.

۳. قرآن مجید در سوره ابراهیم، آیه ۱۰ می‌فرماید: ﴿أَفَى اللَّهِ شَك فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛ آیا در وجود خدا که آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین است شک هست؟ یعنی وجود خدا بدیهی است و قابل شک نیست و نیز در ادعیه وارد شده است: «متی غبت حتی تحتاج إلى دلیل يدل علیک؟ چه وقت غایب بودی تا به دلیلی محتاج باشی که به تو دلالت کند؟ (مفاتیح الجنان، دعای عرفه).

۴. عبدالله جوادی آملی، شرح حکمت متعالیه اسفار اربعه، پیشین، ص ۱۸۱.

۵. همان، ص ۱۸۰.

۶. برخی قائل‌اند که این محقق از عرفا بوده است (ملاصدرا، پیشین، حاشیه ص ۳۷).

۷. ر.ک. به: اسفار، ج ۶، ص ۳۸.

۸. ملاصدرا، پیشین، حاشیه ص ۴۰.

است و نمی‌توان گفت محقق فارس قبل از علامه طباطبایی آن چه را که او در تقریر برهان صدیقین مد نظر داشته است بیان کرده است زیرا آنچه را که این محقق بیان کرده به عین تقریر علامه بر نمی‌گردد گرچه به آن نزدیک است. خلاصه تقریر این محقق آن است که مجموع موجودات عدم‌پذیر نیستند و مجموع ممکنات عدم‌پذیر هستند در نتیجه مجموع موجودات ممکن نیستند بلکه واجب هم

دارند. پس این برهان بر یک مسئله فلسفی یعنی تقسیم موجود به ممکن و واجب توقف دارد در حالی که برهان علامه طباطبایی بر هیچ مسأله فلسفی توقف ندارد بلکه به عنوان اولین مسئله فلسفی درباره اثبات واجب مطرح می‌شود. پس نظر علامه طباطبایی عالی‌ترین و نهایی‌ترین درجه برهان صدیقین است. (۱)

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در دعای صباح می‌فرماید:

«يَا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ وَتَنَزَّهَ عَنِ مُجَانَسَةِ مَخْلُوقَاتِهِ».

«خدایی که خود گواه وجود خود است و برتر از آن است که در میان مخلوقات برای او مثل و نظیری باشد».

شق نخست این دعا می‌تواند ناظر به برهان صدیقین باشد.

جلال‌الدین رومی می‌گوید:

آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلالت باید از وی، رو متاب

از وی ار سایه نشانی می‌دهد شمس مردم، نور جانی می‌دهد

و به قول عارف شبستری در کتاب «گلشن راز»:

زهی نادان که او خورشید تابان به نور شمع جوید در بیابان

جهان جمله فروغ نور حق دان حق اندر وی ز پیدایی است نهان